

# ادبیات رادیکال

بحث مشترک

## بزرگترین تراژدی عصر ما تراژدی تاویل است

مهرداد عارفانی

سوال این است: ادبیات رادیکال بومی در برابر یا در ادامه؟ و اصلاً چرا ادبیات رادیکال بومی؟ که شخصاً با بومی بودن آن مخالفم چرا که هنوز منشی ناسیونالیستی دارد و ماهیتاً خصالتی بورژوازی و طبقاتی. فضای پسا مدرن به گفته ی درایدا تبدیل مکان به زمان و زمان به مکان است.... آیا اندیشیدن به زمان مکان را حذف می کند؟ آیا می توانیم از تمایز یاد کنیم؟

ما اکنون در موقعیت جدیدی قرار گرفته ایم موقعیت ادبیات رادیکال بدین گونه که زمان را تعویض نکرده ایم بلکه دو زمان را در هم می تنیم حال باید دید شکل تازه ی ادبیات رادیکال و نه رادیکال بومی چه می خواهد؟ شکل تازه ی ادبیات رادیکال کارنوالی به نوعی که بر علیه نظام طبقاتی ادبیات موجود صف آرایی می کند، و سعی در برداشتن موانع موجود بین مخاطب و هنرمند را دارد، شکل کارنوالی ادبیات رادیکال تقابل آشوب و نظم نوینی است که بازی میان معنا و بی معنایی را پایان می دهد و اینکه آنچه را که نمی گویم باید آشکار کنم. این که ادبیات رادیکال بومی سعی در انحصاری نمودن ادبیات و خود را یک سر و گردن بالا تر دیدن دارد به پایگاه طبقاتی آن بر می گردد «خورده بورژوازی» و سعی در ایجاد ادبیات اقلیت دارد که به مثابه ی موتور کوچکی با یک تسمه موتور بزرگ را به حرکت در آورد و در مکانیک رفتار خود هر چند نو گرا اما همچنان سعی در فاصله گرفتن از اشکال کارنوالی دارد به نظر ادبیات اقلیت، استعاره واقعیتی جدید خلق می کند که از نظر آن واقعیت اولی غیر واقعی می نماید

ادبیات رادیکال غیر بومی سعی در ایجاد ارتباط با مخاطب و یکی شدن در صحنه و از بین بردن فاصله ی تماشاچی و مخاطب دارد....

## مازیار عارفانی 2

لازم به توضیح می دانم که بومی بودن به منزله ی برداشتنی ناسیونالیستی از اوضاع نیست... بومی در این تئوری ۳ ماهیت در هم تنیده دارد

(۱) بومیت منی (۲) بومیت وطنی (۳) بومیت جهانی...

بومیت به منزله‌ی آشنایی با جهان پیرامون است و شناخت پدیده‌ها ... نه وطن پرستی... وطن در اینجا حد و مرز جغرافیایی نیست... بلکه حدود جغرافیای انسانی و جامعه‌شناختی است برای اتحاد پدیده‌ها در یک کل ناهمگون... از اینرو عملاً ضد بورژوازی و ضد طبقاتی است... شاید کارناوالی که مد نظر تو است شبیه همان سیزدهمین مولفه‌ی ادبیات رادیکال بومی باشد

((مؤلفه‌ی سیزدهم؛ پتانسیل پیوستن به شعر در حال گسترش «دوران ادبیات رادیکال بومی»: متون رادیکال با در کنار هم قرار گرفتن، فضای بزرگتری را شکل می‌دهند، و عملاً در مجموع بازتاب شاعرانه‌ی نسل و زمانی ویژه می‌شوند، که این نشان دهنده‌ی اهمیت این دوران است. یک شعر «رادیکال بومی» به تنهایی می‌تواند تمام ابعاد درونی خودش را نشان دهد، اما با در کنار آثار دیگر قرار گرفتن، معنایی ژرفتر و عمیق‌تر می‌یابد. و این یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های ادبیات رادیکال بومی است که هر اثری از این دست در کنار دیگر آثار این شکل ادبی وسعت و ژرفای بیشتری می‌یابد. در واقع، دوران ادبیات رادیکال بومی، یک متن در حال گسترش است که نوشتارش همچنان ادامه دارد، در شرایطی که مدام نقد می‌شود و می‌تواند نقد شود. در واقع توانایی ادبیات رادیکال بومی، نوشتن یک متن بزرگتر به نام «دوران ادبیات رادیکال بومی»، توسط خرده‌متن‌هایی است که هر کدام خود به صورت منفرد می‌تواند اعلام استقلال کند و در عین حال ویژگی‌های شعر در حال گسترش دوران را داشته باشند و جزئی از آن شوند. و این عمل چقدر شبیه زندگی خرده‌فرهنگ‌ها در دل یک فرهنگ کلانتر است.))

به هر حال ادبیات رادیکال بومی، نه ناسیونالیستی است و نه خرده‌بورژوازی... زیرا همان طور که در مولفه‌ی چهارم گفته‌ام ((اینگونه شعرها به دلیل گفتگوی ویژه‌ای که با عصر خود دارند و زاینده‌ی عصر خود هستند، عموماً شکلی انتقادی پیدا کرده‌اند. همواره معترض به شرایط موجودند، و در برابر بنیان‌های به چالش کشیده شده و در حال بحران، عملی انتقادی را به نمایش می‌گذارند. از بیان کردن و شعار دادن می‌پرهیزند و روایت اثر بازتاب دهنده‌ی شکل انتقادی این نوع اندیشه می‌شود. یعنی ما در این آثار رادیکال، همواره با اندیشه‌ای انتقادی مواجه هستیم، که شرایط اثر بر مبنای همین اندیشه‌ی انتقادی، شکل می‌گیرد. ما در متون رادیکال، عموماً به کاراکتری‌های پرسش‌گر، ناآرام، معترض، تحت فشار، در حال گریز و ... مواجه ایم، که گاه خودشان رابه در بی‌خیالی می‌زنند و گاه عکس‌العملی عجیب و غریب نشان می‌دهند، تا به نوعی اعتراض‌شان را ابراز کنند))... و این کاراکترها تنها می‌توانند زاینده‌ی کارناوالی باشند که تو ذکر کرده‌ای و کارناوالی که در آن حضور داریم... اما این کارناوال، تضادی با ان بومیتی که مد نظر ماست به اعتقاد من ندارد...

با احترام فراوان - مازیار عارفانی

### مهرداد عارفانی 3

بسیار جالب است روی آوردن به شکلی که پیشتر تجربه شده است و نام گذاری جدید روی آن؟؟؟؟ شعر انتقاد ، شعر پیشرو ، شعر روشن ، و معترض تنها ویژگی شعر رادیکال بومی نیست و اینکه رادیکال بومی وقتی عنوان می شود تماما ایدئولوگ و جزمی میشود ، شکل سیاسی به خود می گیرد و نهایتا داعیه ی رهبری جامعه را نیز دارد ، چرا که ادبیات اقلیت است و دارای رهبر ، و می خواهم بدانم کدام اثر هنری به مثابه یک سلسله اثر در یک دهه بازتاب دهنده ی آن دوران نیست که تنها ادبیات رادیکال بومی چنین است؟؟؟ و این یعنی چه که متون رادیکال با در کنار هم قرار گرفتن فضای بزرگتری را شکل می دهند؟؟؟ و ایا این مطلب فقط در مورد ادبیات رادیکال بومی صدق می کند ...که به گمان من شکلی ارتجاعی از هنر را به ما باز خورد می دهد با همان شیوه های خودش و این که اگر من در اینجا با آن برخورد سیاسی می کنم و می دانم هم که راه گشای شعر نیست و بندی بزرگ تر بر پای آن می زند به این دلیل است که ذاتا این موضوع سیاسی است پیش از آنکه هنری باشد و یا شاید هنر سیاسی و حالا اینکه می توانم تبیین کنم که خرده بورژوازی سنتی متمایل به فئودالیسم است ....سنتی که می آید با بومی هماهنگ است و این گفته صد در صدن سیاسی و البته بی مزه است در تبیین یک سلسله اثر ادبی اما حقیقت این است که از اینجا بر می خیزد و وابستگی به کار و سرمایه به آن خصلتی دو گانه می بخشد که در زمان کار رادیکال و در شرایط سرمایه ارتجاعی می شود .واضح است چنین تبیینی صد در صد کلاسیک و ضد تاریخی خواهد بود و با مبانی جدید نقد و تعادلات سه جزئی جرم و انرژی و اطلاعات همگونی ندارد و تبیینی سخت افزار در شرایط نرم افزار است و به همین لحاظ ارتجاعی ست و این که شما تفاوتی بین بومی و کارنوالی نمی بینی برای من غریب است و عجیب چرا که کارنوالی منشی جهانی دارد هر چند من منظور شما را درک کرده ام از بومی گری که پان ایرانیسم یا پان تهرانیسم نیست، اما واژه ی بومی محدود می کند و سد می شود و من تاکید بر نام گذاری کارنوالی ندارم و تنها می توانم بگویم که اشکال کارنوالی را در آن می بینم مثلا اشعار شیمبروسکا که شما نمی توانی بگویی رادیکال بومی بلکه این شکل کارنوالی در شیمبروسکا به میان جمعیت می آید و فاصله بین تماشا چی و مخاطب را از بین می برد ....جالب اینکه شما حتی اگر با یک کارگر پلونه یعنی لهستانی صحبت کنید کاملا شیمبروسکا را می شناسد یعنی شاعر در میان مردم حضور دارد و جالب تر اینکه داعیه رهبری آن ها را ندارد و خودش است و از خودشان است و تنها گزارشگر خوبی است....من به هیچ وجه تمایل نداشته و ندارم از زاویه سیاسی به این موضوع نگاه کنم اما ماهیت و ذات بومی گری ، موقعیتی ایدئولوژیک به آن داده است که به لحاظ تاریخی آن را خواهد کشت .و این

که ادامه ی شعر موج نو نامش رادیکالیسم بومی نمی تواند باشد چرا که دقیقا با همان مولفه ها شما به سراغش رفته اید با نامی جدید و در شرایط نرم افزاری همچنان که گفتم تحلیل سخت افزاری می کنید و همان طور که اشاره کردم در شرایط انقلاب انفورماتیک وضعیت تعادلات سه جزئی به هم می ریزد یعنی هر چه از میزان جرم کم می شود از انرژی هم کاسته می شود اما بر اطلاعات افزوده می گردد و اما تحلیل شما درست خلاف این گفته است

## مازیار عارفانی 4

مهرداد جان من هم امیدوارم بحث همچنان جدی پیش برود و دوستان دیگری نیز به ما ملحق شوند...

بگذار بیشتر من پرسشگر باشم و تو پاسخگو... و خودت خوب می دانی تا من جوابم را نگیرم بی خیال نمی شوم... پس شروع می کنیم:

1)) (بسیار جالب است روی آوردن به شکلی که پیشتر تجربه شده است و نام گذاری جدید روی آن؟؟؟؟) این شکل به همین ترتیبی که ملاحظه می شود، پیشتر در کجا و کی وجود داشته است؟؟ لطفا تشابه اثری را در حوزه ی پراتیک نیز نشان دهید. یعنی بگوئید فلان اثر که جزو نمونه آثار ادبیات رادیکال بومی ست طبق مولفه هایی که دارد با فلان اثر در فلان زمان مشابه است و تجربه شده ...

2)) (شعر انتقاد ، شعر پیشرو ، شعر روشن ، و معترض تنها ویژگی شعر رادیکال بومی نیست؟؟؟) چه کسی گفت اینها شش دانگ فقط برای ادبیات رادیکال بومی است؟؟ و آیا ادبیات رادیکال بومی غیر از اینها که بر شمردی ( که اکثر آنها یک مولفه از ادبیات رادیکال بومی هستند) مولفه ی دیگری هم ندارد که وجه تمایز این تئوری باشد؟؟؟

3)) (رادیکال بومی وقتی عنوان می شود تماما ایدئولوگ می شود ، جزمی میشود ، شکل سیاسی به خود می گیرد و نهایتا داعیه ی رهبری جامعه را نیز دارد ، چرا که ادبیات اقلیت است و دارای رهبر )): تمام اینها را گفتی و اما نگفتی چرا ایدئولوگ و سیاسی و جزمی است؟؟؟ کدام هنر امروز می تواند از سیاست بگریزد؟؟؟ راستی شما مگر این وسط رهبری دیده اید؟؟؟ یا ادعای این را که ادبیات رادیکال بومی داعیه ی رهبری جامعه را نیز دارد، شنیده اید؟؟؟ راستی رادیکالیسم بومی ، در کدام اثرش چنین ادعاهایی را مطرح کرده است؟؟؟ از ادبیات اقلیت حرف زدید... ادبیات اکثریت کیستند؟؟؟ آیا می توانید چند نمونه شعر از ادبیات اکثریت مثال بزنید؟؟؟

((کدام اثر هنری به مثابه یک سلسله اثر در یک دهه بازتاب دهنده ی آن دوران نیست که تنها ادبیات رادیکال بومی چنین است؟؟؟)) شما کجا شنیدید که کسی بگوید فقط ادبیات رادیکال بومی بازتاب دهنده ی دوران

خودش است؟؟؟ اما راستی آن همه شعر درب و داغان دوران بازگشت ادبی ایران بازتاب دهنده ی آن دوران بودند؟؟؟ یا نه!!! شعرهای علی معلم و مریم حیدرزاده بازتاب دهنده ی دوران ماست؟؟؟ یا اگر خیلی دیگر تند روی کنم شعرهای زیادی زبانی شده ی دهه ی هفتاد مثل فلش کاری های محمد آرم بازتاب دهنده ی دوران ما بود؟؟؟ اگر مثال می خواهی به اندازه ی تک تک موهای سرم مثال دارم برای گفتن... که بازتاب دهنده ی دوران خود نیستند... اما این دلیل بر این نیست که منظور این باشد که فقط ادبیات رادیکال بومی بازتاب دهنده ی دوران است... نه ... اصلا چنین نیست...

5)) ( و این یعنی چه که متون رادیکال با در کنار هم قرار گرفتن فضای بزرگتری را شکل می دهند؟؟؟ ) یعنی اینکه این متون برش هایی کوتاه هستند از روایت بلند و گسترده ی زمانی \_ تاریخی اکنون... و از آن رو که کلی نگر نیستند و چون شاملو نمی توانند از بالای کوه همه را نظاره و روایت کنند ، به میان مردم می آیند و دید کلی و روایت کلی خود را در جهان پیرامون از دست می دهند... از این رو قادر به روایت کلیت یک جامعه در زمان حال نیستند... بنابراین برای رسیدن به ابعاد جامعه شناختی این نوع آثار طبعا باید آثار را در کنار هم چون روایت پیوسته ای نگریست که هم قابل تفکیک و هم غیر قابل تفکیک است... و این است اجرای پراتیک ( و نه تئوریک) کلان روایت ها و جایگزینی خرده روایت ها....

به گمان من شکلی ارتجاعی از هنر را به ما باز خورد می دهد با همان شیوه های خودش و این که اگر من در اینجا با آن برخورد سیاسی می کنم و می دانم هم که راه گشای شعر نیست و بندی بزرگ تر بر پای آن می زند به این دلیل است که ذاتا این موضوع سیاسی است پیش از آنکه هنری باشد و یاشایدهنرسیاسی))...چرا بندی بزرگتر؟؟؟ چه کار کرده است مگر؟؟؟ به قول شیمبروسکاپی که خودت می گویی : ما بچه های این زمانه ایم و عصر ، عصر سیاست است و... رادیکالیسم بومی اسیر سیاست است؟؟؟ در کدام اثر؟؟؟ می توانی در حوزه ی پراتیک و در نمونه آثارش نشان دهی؟؟؟ من انکار نمی کنم که سیاسی نیست ، من انکار می کنم که سیاست زده است... این آثار سیاسی شعرند و شعرند و اگر سیاسی اند دلپش این است که در جهان ما امروز همه چیز سیاسی است...

حالا اینکه می توانم تبیین کنم که خرده بورژوازی سنتی متمایل به فئودالیسم است ....سنتی که می آید با بومی هماهنگ است و این گفته صد در صدن سیاسی و البته بی مزه است در تبیین یک سلسله اثر ادبی اما حقیقت این است که از اینجا بر می خیزد و وابستگی به کار و سرمایه به آن خصلتی دو گانه می بخشد که در زمان کار رادیکال و در شرایط سرمایه ارتجاعی شود و میل بالا طلبی و افزون خواهی در آن زیاد شود ))... لطفا این مطالب را در نمونه آثار نشان دهید و به صورت پراتیک به آن بپردازید... کجا وابسته به کار است و کجا وابسته به سرمایه؟؟؟ شعرهای رادیکالی که می گویی به سرمایه!!! وابسته اند و ارتجاعی شده اند ، کدام هایند؟؟؟

واضح است چنین تپینی صد در صدن کلاسیک و ضد تاریخی خواهد بود و با مبانی جدید نقد و تعادلات سه جزئی جرم و انرژی و اطلاعات همگونی ندارد و تپینی سخت افزار در شرایط نرم افزار است و به همین لحاظ ارتجاعی ست و این که شما تفاوتی بین بومی و کارناوالی نمی بینی برای من غریب است و عجیب چرا که کارناوالی منشی جهانی دارد:

اول از همه خواهش مندم به بنده بگوئید جهانی یعنی چه؟؟؟ یعنی چیزی که در سرتاسر جهان گسترده است؟؟؟ یا نه فرهنگی که می شود صادر کرد؟؟؟ اگر منظور اولی ست کارناوال اصلا هم جهانی نیست... چون من تا به حالا توی ایران ندیده ام... و فکر نمی کنم یک انگولایی هم دیده باشد... (چرا می خندید؟؟؟ مگر ایران و انگولا جزئی از جهان نیستند؟؟؟) و اگر منظور دومی ست، چطور ما فرهنگ بومی خودمان را نمی توانیم صادر کنیم، اما فرانسوی ها می توانند کارناوال (که بومی آنها ست) را برای ما و دیگران وارد کنند؟؟؟ یا منظورتان از جهان، جهان غرب است؟؟؟ و شرق را تنها مصرف کننده می دانید؟؟؟ آیا این بیشتر نتیجه ی منطقی سرمایه و بورژوازی نیست؟؟؟ و آیا این با نظریه ی تعادلات سه جزئی (که در ایران با تئوری های محسن قانع بصیری در آمیخته است) بیشتر جور در می آید؟؟؟

و این که ادامه ی شعر موج نو نامش رادیکالیسم بومی نمی تواند باشد ...

چه کسی گفت ما ادامه ی موج نو هستیم؟؟؟ شاید باشیم... اما موج نو نیستیم...

متفاوتیم و حق داریم متفاوت بنویسیم... شاید فرزند ان پدر باشیم... اما دلیلی ندارد، همان راه پدر را ادامه دهیم... چون رادیکالیسم همیشه اینگونه است... رو به جلو...

منتظر جواب های شما هستم مهرداد عزیز...

با احترام فراوان\_ برادر کوچکترت\_ مازیار

## مهرداد عارفانی 5

من البته این گونه تحلیل شتابزده را چندان نمی پسندم که بسیار تروتسکیستی وار است و یک شبه می خواهد از یک نهال درخت تناوری به وجود آورد، البته شور و شوق موجود ستودنی ست اما راهگشای جهان شعر نیست چرا که بندی دیگر بر پای او می زند، سوالت این است که در برابر ادبیات اقلیت ادبیات اکثریت را معرفی کنیم و این یعنی تفکر بلشویک منشویکی که اساسا سیاسی است و تقابلی یعنی با یک پیشنهادی سیاسی به سراغ شعر رفتن پیش از آن که درونی شود با دیدن ساختار بیرونی اثر فضایی ذهنی را ترسیم می

کند چرا که درونی نشده است، شتابزدگی در تبیین شرایط موجود تنها به التهاب آن خواهد افزود، مهم اینکه بهترین تخصص شاعر در نداشتن تخصص است چرا که تنها در مکالمه‌ی شاعرانه است که هستی می‌یابد و غیر این اگر باشد شما با انسانی معمولی مواجه خواهید شد.» لوکاچ در پوشش آگاهی طبقاتی پرولتری، مفهوم ادبیات به مثابه‌ی شناخت کلیت واقعیت را در نقد ادبی مارکسیستی وارد می‌کرد، و چنین برداشتی در حکم «کاربرد مجدد کلیت هگلی است»

حال من توضیح می‌دهم که اینجا به این مفهوم خواهد بود که زبان می‌خواهد با ایدئولوژی آشتی کند به مفهوم گنجاندن ایدئولوژی در متن، بنا بر این زبان حامل ایدئولوژی یا سیاست می‌شود یعنی زبان را به مثابه میانجی در نظر می‌گیرد در تاریخ شرکت می‌کند..... و این البته می‌دانی که نام دیگرش پسا فرمالیسم است. و حالا شما می‌گویید که شعر موج نو هم نه بلکه جلو تر از آن و با پرچمی در دست می‌گویید به پیش، انگار جنگ است و شما پیشتاز و اگر نامی غیر از اقلیت بر آن نمی‌نهد لطف کنید نام دیگری اختیار کنید، و مشخص است با چنین صف بندی آنچه که در چهارچوب رادیکالیسم بومی جای نگردد می‌شود اکثریت که من شخصا با آن مخالفم چرا که شما تمعدا مبحث را به آن سمت سوق می‌دهید

آنچه در شعر قابل اهمیت است کنش متقابل چندین ارگانیزم در برابر یک معنا ست، و بحث اساسی از همین جا آغاز می‌شود..... حال آنکه گرایش شما بیش از پیش به سیاسی بودن گرایش دارد تا هنری بودن یعنی در حوزه‌ی ژرف ساخت یک بنی بودن که شفافیت بیش از حد و سبکی بیش از حد متن را به یک بنی بودن سوق می‌دهد

در مورد کارنوالی بودن به عقیده‌ی من ما هم کارنوال داریم مثلا عزاداری که از شکل خنده به شکل گریه عرضه شده است و این که می‌گویی سوغات فرنگ است بسیار جالب است و این از همان ماهیت فئودالی یعنی سنتی بودن خرده برژوازی سرچشمه می‌گیرد.... وقتی راجع به ادبیات جهان صحبت می‌کنید باید از اشیاء جهانی صحبت کنید. مثلا شما اگر بگویید - خرقة - یک انگلیسی نمی‌فهمد و شعر شما می‌شود ناسیونالیستی و اصلا سوال این است تحت چه عنوانی شما این نام را اختیار کرده‌ای که من هیچ رگه‌ی بومی در آن نمی‌بینم و جالب اینجاست بگویم تفاوتی ماهوی هم بین آنها با دیگر آثار نمی‌بینم و برای من خود متون بسیار ارزشمند تر از آنی است که شما نام می‌نهد و سیم خاردار بین خلقها می‌کشید و مرز تعیین می‌کنید. در جانی که می‌رود به سمت بی‌مرز شدن شما از ابتدایی ترین مسائل می‌گویید و تاکید هم دارید که بسیار پیشرفته است حال آن که ضد تاریخی ست و همان طور که گفتم آثار ارائه شده ربطی به نام بومی گری و رادیکالیسم ندارد و چرا به جای یک واژه‌ی فرنگی که خود مدعی هستید که چنان و چنان است از جایگزین فارسی آن یعنی پیشتاز استفاده نکردید؟

در مورد تعادلات سه جزئی از آقای محسن قانع بصیری نام بردید... توضیح اینکه این مبحث مربوط به نیکوس پولانزاس و نئو مارکسیسم در شرایط پسامدرن است نه آقای محسن قانع بصیری و البته ایشان ترجمه ای از این اثر را البته نه به طور کامل در ایران چاپ کرده بودند

و اینکه گفتم وابسته به کار و سرمایه در مورد شخص مولف است چرا که در چهارچوب شما البته مولف باید خیلی چیزها را رعایت کند یعنی وضو بگیرد و شعر بگوید و یعنی اینکه ایدئولوژیک می شود و بستگی پیدا می کند به شرایط مولف یعنی اگر اوضاع سیاسی طوری باشد که امنیتش به خطر بیفتد یعنی مثلا برود زندان و اموالش را بگیرند خصلت ارتجاعی خود را آشکار می کند..... و دیگر رادیکال نیست و این چه پیشتازی است که خصلت دو گانه اش همه چیز را به بازی میگیرد..... پیشتاز و آوانگاردیسم دیرسالی است که دورانش به سر رسیده است و حتی تفکرات مارکسیستی تند رو امروز در جوامع پیشرفته کاربردی ندارد و جالب است بدانی که بهترین ها را از هر مکتبی جمع می کنند و از میان آن چیزی بیرون می آید که بسیار کامل است نمونه نظام اداری و کشوری بلژیک که من در آن زندگی می کنم. یعنی از قوانین سوسیالیستی و کاپیتالیستی از هر دوی آن ها بهره برده است و حزب سوسیالیست اینجا دیگر خود را پیشتاز نمی داند بلکه پارلمان به پارلمان جلو می آید و در تلاش نهادینه کردن بهترین های سوسیالیسم است و حال بحث من بر سر نظام سیاسی یا اقتصادی نیست بلکه صرفا می خواهم در مورد ادبیات و صد در صد در مورد شعر و ترجیها با ذکر نمونه جلو بروم که امیدوارم در این مورد کمک کنی و با ذکر نمونه یک شعر به قول خودت بومی به تبیین ساختار آن پردازیم از این دیدگاه که آیا بومی هست یا نه و غیره.....

## مهرداد فلاح 6

مهرداد عزیز!

گفتم از این که داری می نویسی دیدگاه و حرف هایت را شادم. تو سال ها کم و بیش در هوای شعر نفس کشیده ای و تجربه اندوخته ای. من از حرف های تو در باره "ادبیات رادیکال بومی" که مازبار عزیز پیش کشیده ، بی تعارف دارم لذت می برم و حتا چنان است که انگار خودم دارم این ها را می گویم . این قدر به من نزدیک است

دم داریم!

بله ، واقعا این است که در نوشته ی مازیار ، ویژگی های برشمرده برای شعری که مقاله مدعی "دیگر" بودن آن است

این دیگر بودگی را بر نمی تابد. بسیاری اگر نگویم ( تمام موارد ذکر شده )پیش از این در شعر بوده و تازگی ندارد و نمی تواند خط فاصله ای بکشد بین این و آن

به هر حال ، من هم مثل تو بر این گمانم که در این رویکرد انگاری با منشی سیاسی رو به روییم.در حالی که مازیار ذهن و نگاه بس تیزی دارد و اصولن جانش خلاق است

..

آمده ایم که بمانیم؟

خواندیدی " شعری ست که من به کسی پیشنهادش نمی کنم . نمی گویم این جوری بنویس. حنا گمان می برم که باز تولید شدنی نباشد . مهرداد فلاح در ادامه ی بازی هایی که شعر بر سرش آورده ، به این یکی هم دچار شده از سر ناچاری. من آن نیستم که بخواهم برای شعرم تعیین تکلیف کنم. بنابراین ، نمی توانم بگویم شعر بعدی که سراغم می آید ، چه شکل و شمایلی دارد . فقط این را دانسته ام که دوره ای دارد هر شعری در کار شاعر. همیشگی نیست. این که برخی می گویند فرم در شعر حالا منشی اتفاقی دارد ، به دید و تجربه ی من یکی هم درست می آید . البته ، این "اتفاقی" تا خودش را در گروهی از شعر عیان نکند کامل ، از سر شاعر دست بر نمی دارد

..

من قیچی بر نمی دارم دم دوره ام را ببرم!

## مهرداد عارفانی 7

Radical یک توضیح را لازم می دانم رادیکال

به معنای ریشه و بنیاد واصل و ریشه ای / . بنیادی/ اصلی / افراطی /تندرو / وابسته به احزاب و دستجات تند رو/ ریشه ی جبری عدد و به معنای اجتماعی آن اصلاح طلب در زبان فرانسه می باشد / ریشه ی آن فرانسوی می باشد و رادیکالیزه به معنای تندرو کردن / رادیکال پولیتیسین به معنای سیاستمدار افراطی/ و رادیکالیسم به معنای بنیاد گرایی می باشد / که در اساس معنای پیشتاز را به خود می گیرد حال به این نقطه می رسیم که ادبیات بنیاد گرا در کنار ایدئولوژی بنیاد گرا چه می خواهد بگوید به ما؟

جهان از من نمی دانم چیزها آغاز می شود و نه من می دانم چیزها

به گفته ی میخائیل باختین

زمینه ی برون کلامی گزاره به سه بخش تقسیم می شود

1 / افق مکانی مشترک برای گفت و گو کنندگان / وحدت مکان مشهود

2 / شناخت و درک موقعیت , که آن نیز در مورد هر گفت و گو کننده مشترک است

3 / ارزیابی مشترک آنان از این موقعیت

حال باید دید این افق مکانی مشترک وجه تشابه اش در ادبیات به قولی رادیکال بومی با دیگر انواع در چیست و آیا پیشنهادی جدیدی در دست داریم تا به مدد آن به ارزیابی مشترک بپردازیم , بدین معنا که وجه تمایز کنش رادیکالیسم بومی در ارائه ی محتوایی جدید است یا فرمی دگرگونه و هر کدام این ها در کدام دسته بندی قرار می گیرد و آیا توازی فرم و محتوا به سمت رئالیزه شدن تا سر حد شفافیت , در متن پیش می رود و یا اینکه شبکه آشنا زدایی در این چالش زمانی به گمان من که مکانی اش نمی نامم هرچند که واژه ی بومی را بر دوش می کشد و طبیعتا باید مکانی باشد ولی این گونه نیست , غنایش در کجاست , چند پرده در غیاب نشانه ها به اعتدال جدید می رسد و استعاره ای بلند از ساختاری مجاز مرسلی به مثابه ی همجواری اشیاء و پدیده ها را عرضه می کند , سوال این است وجه تمایزش در چیست / والیته با ذکر نمونه / و باز هم باختین می گوید

آیا باید به این نتیجه رسید که در ادبیات , گوینده , شنونده و قهرمان برای نخستین بار گرد هم می آیند بی آنکه هیچ چیزی از هم دیگر بدانند یا افق مشترکی داشته باشند , یعنی این که هیچ نقطه ی اتکا و هیچ نکته ی ضمنی و مشترکی ندارند؟ اندیشه ی عده ای به این نظر گاه گرایش دارد

مسئله اینجاست که بسیاری بر این باورند که مخاطب می باید در خوانش اثر همپای نویسنده باشد یعنی در شرایط آفرینش اثر قرار بگیرد و درست در همین نقطه است که ادبیات اقلیت یک سر از مخاطب خود جدا می شود و شروع می کند به صف بندی و مرز و مرز و مرز و آیا اکنون ادبیات رادیکال بومی یا ادبیات اصلاح طلب در وجه معنایی ان به زبان فرانسه و برداشت نادرست آن در زبان فارسی از کدام مرز می خواهد سخن بگوید , بومی گری در ایدئولوژی منجر به پدیده ای به نام طالبان می شود و برخوردهای شوونیستی از این قبیل و آوانگاردیسم به سر آمده در عرصه ی جهان از کدام معنای بومی می خواهد شعری جهانی بتراشد , و اصلا مولفه ی آن کجاست , بسیار حائز اهمیت است که نامی برای آن اختیار کنیم که صد در صد غربی ست و آنگاه از بومی گری بگوییم , به زعم من شیون فومنی به عنوان مثال یک شاعر بومی ست و اما نمی توان شیون را در

شعر جهان شناساند چرا که به شدت بومی ست وگرنه من در شعر تمامی دوستان که ملاحظه می کنم پافشاری بر بومی گری نمی بینم حتی در آثار مدعیان این فرضیه !!!

زمانی که از بومی گری سخن به میان می آید یعنی محدوده ی جغرافیایی خاص ، فرهنگ ها و خرده فرهنگ ها ، حال با این واقعیت روبرو می شویم که مخاطب در زمان خواندن اثر در کنار نویسنده یا اثر قرار می گیرد ، اما این حالت همواره اتفاق نمی افتد ، به خاطر کنش گریزان محتواهایی که در افق خواننده قرار نمی گیرد و به نوعی پس از خوانش چند سطر رها می شود و گسست به وجود می آید،همواره خواننده در پی یافتن خود در اثر است و دنبال مکانی مستقل می گردد و همواره با اثر در نمی آمیزد بلکه در بحران اثر شرکت می کند

من ضروری می بینم که با ذکر یک شعر از ادبیات رادیکال بومی به تبیین آن بپردازیم

## مازیار عارفانی 8

انتقاد به هر شکل ممکن ، سبب تحول و تغییر می باشد و یکی از مهمترین کارکردهای ادبیات رادیکال بومی نقد پذیری این وضعیت است. نقدی مبتنی بر روشنی و وضوح همچون آثار تئوریک این وضعیت

مهرداد عزیز شما سخن از ادبیات اقلیت را به میان آوردی ، نه من!!! من سئوالم این بود که اگر به اعتقاد شما در جهان امروز ادبیات اقلیت وجود دارد، پس ادبیات اکثریت کجاست؟؟؟ من به خاطر شرایط تاریخی کنونی جامعه ام، متاسفانه اصلا نمی توانم به اقلیت و اکثریت اعتقادی داشته باشم... این شما بودید که در ابتدا بحث اقلیت و اکثریت را مطرح کردید که حاکی از نگاهی دکارتی به جهان پیرامون است که مسلما در پس خود دیالکتیکی هگلی را به دنبال خواهد داشت... جهان سیاه و سفید... جهان خوب و بد... جهان خیر و شر... اما من به این جهان معتقد نیستم و جهان من ، جهان خطوط نیست... بلکه جهان من ، جهان طیف رنگ هاست که آرام آرام و پس از پشت سر نهادن میلیون ها رنگ، سیاه به سپید می رسد... من به نگاه دو قطبی به جهان متاسفانه چندان معتقد نیستم و به این واژه های سیاست زده ی شبه مارکسیستی !!!

من دارم درباره ی ادبیات صحبت می کنم... اگر ادبیات رادیکال بومی به اعتقاد شما سیاست زده است، باید این سیاست زدگی در متون خلق شده نمود داشته باشد

ضمنا رادیکالیسم را با لغت نامه ی فرانسوی فقط نمی شود معنا کرد... (همانطوری که مثلا مارکسیسم را فقط نمی شود با لغت نامه ی روسی معنا کرد و مثلا ترافیک که واژه ای فرانسوی ست دیگر برای ما ایرانی ها بیگانه نیست) زیرا از حد و مرز یک کشور گذشته است و در هر جایی و در هر پروسه ای و در هر شرایطی به معنایی خاص در آمده است... اما ما اینجا نگفتیم رادیکالیسم... گفتیم رادیکالیسم بومی... یعنی تفاوتی دیگر را هم

ایجاد کرده ایم... بومی بودن ، نه در نمادها و اشیا... بلکه منظور بومی بودن در کنش ها و واکنش هاست... در رفتارها و کاراکترها... رادیکالیسم بومی تند رو است ، اما شتابزده نیست... نقاد است و از هیچ چیز نمی هراسد... محافظه کار نیست و تعجب می کنم چرا و طبق چه دلیلی شما آن را در مواقع خطر ارتجاعی می دانید؟؟؟؟؟؟

## مازیار عارفانی 9

شعری از

طلیعه اکبری

کنار من

روی تخت

آرام دراز کشیده است

و سینه اش

آرام آرام

بالا و پایین می رود

درست همین دیشب بود

مرا به همسرش معرفی کرد

اما

کدام زنی باور می کند

مردی

همکاری به این زیبایی داشته باشد؟

فکر می‌کنم بهتر باشد بحث را در حوزه ی پراتیک بر روی این شعر آغاز کنیم و من امیدوارم بحث مان اینجا بیشتر بازخورد داشته باشد... زیرا معتقدم یکی از حرفه ای ترین بحث های تاریخ شعری ام را آغاز کرده ام... که یکی از حرفه ای ترین بحث های شعری این چند سال اخیر است و امیدوارم هرچه سریعتر دوستان نیز به ما بپیوندند...

این چه جامعه ای ست که شب قبل زنی به همسر همکارش معرفی میشود و فردا... این یک نگاه جامعه شناسی شاعرانه است. اما زن باور نکرده که همکار(مونث) میتواند اینهمه زیبا باشد. چرا؟ چون حجابی مانع بروز زیبایی ست. و امشب تمام حجابها برداشته شده است. ادبیات رادیکال با گریز از استعاره ها و حمله به مرکز( به اصطلاح) فرهنگی زبانی و وطنی که خود به علت وارونگی فرهنگی یک ضد فرهنگ است سعی در انهدام آن و جایگزینی نوعی از اومانیزست آگاه را دارد که بر معایب خود واقف است. همان گونه که زن این متن و به تعبیری تمام زنان این متن این کار را میکنند... چون اصلا معلوم نیست در این لحظه که این متن روایت می شود همسر همکار کجاست و شوهر زن . شعر رادیکال حمله به مرکز مسلط فرهنگی ست که عملا ضد فرهنگی عمل میکنند. و مولف اینجا حمله کرده است به کانون فرهنگی خانواده. خانواده ها. این وجود حجاب و عدم وجود ثبات کانون خانوادگی بومی ترین بخش متن است؟ هرچند چندان زیبا نباشد. مگر تمام چیزهای بومی زیباییند؟؟؟؟ بومی را همواره همراه با زیبایی ها نباید دید. این ضد فرهنگ امروز بومی جامعه ی ماست و غیر قابل انکار. بومیست نه در روساخت این متن، بلکه در ژرف ساخت ها حضور دارد. در کنش ها و در رفتار کاراکتر ها... حادثه ای ست که می تواند در هر کجای جهان اتفاق بیفتد از جمله در ایران... و در تهران خودمان... اما بومی ست به این دلیل که پوشش عینی تن را به طنز می کشد. زیبایی را در عریانی می بیند و سادگی را در پوشش.. عمل سکس سریع... سرعت در سکس...اتفاقی آشنا در این فضای آشنا... در محیطی کاری و اداری همراه با پوششی خاص مگر در چند جای جهان اتفاق می افتد...باز هم تاکید می کنم که این متن در ژرف ساخت ها بومی ست ، نه در روساخت ها و حوزه ی نماد ها

حالا مهرداد جان شما بگو چرا این شعر سیاست زده است؟؟؟

## مهرداد عارفانی 10

قبل از هر چیز و پیش از آنکه وارد این مقوله شوم برای من وخوانندگان این قطعه جای سوال است؟؟؟که کجای این قطعه شباهت به شعر میبرد؟, جدای از زبان پریشی های موجود در اثر و اضافه ها , و قید آرام برای خوابیدن و... جدای از زیر سوال بودن این اثر در حد یک شعر و با توجه به آنکه این اثر را به عنوان یک نمونه اثر برجسته ی رادیکال بومی مطرح کرده ای من باید بگویم که هیچ یک از موارد تئوریک که در رابطه با آنها سخن گفتمی در این

اثر و آثار مشابه یافت نشد ، و این که مسئله ی سیاسی در این اثر پیوند با فرهنگ ملتی خورده است که به گمان شما حجاب مانع بروز زیبایی ست باید عنوان کنم که این مسئله که شما می گوید نه تنها بومی نیست و نه تنها ملی نیست ، که مقوله ای است جهانی ، اگر پای به جهان بیرون بگذاری و از نزدیک ببینی ، به عنوان مثال اگر شما در همین بروکسل که من در آن زندگی میکنم سوار تراموا بشوی به عنوان مثال از هر 10 نفر 4 نفر را یا با روسری می بینی یا با مقنعه یا با نقاب و دستکش ، تعجب می کنی؟ ، اما باید بگویم که مسئله ی حجاب و اسلام مقوله ای نیست که بومی ایران باشد و شما آن را به عنوان یک خرده فرهنگ به من بازخور کنید چرا که در جهان بیش از یک میلیارد مسلمان وجود دارد و حالا بگیرم که اینطور باشد که در ایران حجاب اجباری ست و البته همواره لذت ممنوع بیشتر است اما در کشورهایی که آزادی مطلق هست و می توان لخت و مادرزاد هم به خیابان آمد کسانی زندگی می کنند که به حجاب معتقدند و باید اینجا عنوان کنم من به عنوان یک انسان طرفدار دموکراسی به خودم حق نمی دهم که به شخصی بگویم شما حق نداری لخت بیایی در خیابان و به کسی هم بگویم حجاب را بردار تا من زیباییت را ببینم و این درک محلی ست نه بومی گری و این نگاه شهرستانی ست به جهان و از آن داری به عنوان تنها مقوله ی سیاسی یاد می کنی ، هر چند من شخصا با حجاب موافق نیستم ولی احترام می گذارم به عقاید دیگران تا هر طور می خواهند زندگی کنند ، در جهان آزاد امروز کسی به این مسائل توجهی نمی کند ؛ و این مقوله که از آن صحبت کردی در حقیقت من را شوکه کرد چرا که من انتظار بسیار بالایی در سطح تحلیل و همچنین ارائه شعری مستدل در این رابطه داشتم ، حال با توجه به تمامی این موضوعات حاد به سراغ متن می روم

چرا این همه سکس و میل به سکس و جنس مخالف؟ آیا تمام مشکلات سیاسی جامعه ما در همین مقوله ختم می شود و ما مشکل دیگری نداریم و چرا وقتی به راستی از آزادی صحبت می کنیم اولین چیزی که در باره ی ان می توانیم نظر دهیم جنس مخالف و آزادی جنسی است ....حالا فرض کنید شما اینجا هستید نزد من و پنج ماهی هم گذشته و هم حجاب را دیدی و هم بی حجاب را و سیر شدی ، حالا مشکلات چیست؟ اصلا فرض کن امروز در ایران گفتند حجاب آزاد ، آیا تو و دیگران واقعا به آزادی رسیده اید ؟ با توجه به اینکه سه چهارم آثار شما را که مطالعه می کنم صرفا در باره ی سکس و جنس مخالف است آیا فکر می کنی می توان اینچنین پرچمدار ادبیات رادیکال هم بود ؟ و دم از آزادی زد؟ و آزادیخواهی؟ آن هم در شعر؟

بگذریم : ورودی اثر شخصی با آرامش روی تخت دراز کشیده است تا اینجا که هنوز اتفاقی نیفتاده یعنی به شعر نرسیدیم

سینه اش آرام آرام بال و پایین میرود تا اینجا هم که شعر نشد و فقط یک گزارش بود و گزاره ها هم یک بنی بودند

و میگوید که همین دیشب بود که من را به همسرش معرفی کرد اینجا هم که اتفاقی هنوز نیفتاده است

به اینجا می رسد که می گوید : اما کدام زنی باور می کند که مردی همسری به این زیبایی داشته باشد « عجب !!! پس اینجا می خواهد شعر شود ؟ آن هم رادیکال بومی !!! » چرا ؟ چون به قول شما حجاب مقوله ای است بومی شده در ایران و نمی توان زیبایی را دید و سوال این است آیا این مردمی که در ایران زندگی می کنند مگر تمام همسرانشان زشت است که ایشان می گوید چگونه زنی باور می کند این زن این قدر زیباست ؟ عجب شورشی !!! به این می گویند انقلاب و هیجان !!! همین است دیگر قاطی کردن مقولات با یکدیگر کار را به اینجا می کشاند و اینکه اینها تاویل شما از یک اثر است و نه تاویل من و مخاطبان شعر معاصر چرا که شعر جایگاه غیاب نشانه هاست و نه حضور نشانه ها و آنچه شما در این اثر غیر شعری می بینید تنها حضور است می گویی نه ؟ دوباره نگاه کن و بگو غیابش کجاست ؟ شاید عنوان کنی غیاب آزادی !!! این دیگر از آن مقولات است ، عزیز من آزادی ربطی به روسری و حجاب ندارد و شما فرهنگ یک ملت را دارید نکوهش می کنید و از زاویه ی شعر به سراغ آن نمی روید بلکه به شکلی کاملا پوزیتیویستی آن را می شکافید و با فلسفه و منطق و علم به سراغش می روید ، به سراغ شعر می روی با قیچی ی جامعه شناسی و این می شود مهندسی و نمی شود هنر . برای من و بسیاری از خوانندگان اثر شعری مهم نیست که شعری از شبکه های مجاز مرسل استفاده کرده باشد به شکل همجواری اما مهم این است به جهانی دیگر پرتاب شود و ارزش افزوده ای نسبت به ادبیات ماقبل خود داشته باشد . حال به این نقطه می رسم که این دسته بندی چیست ؟؟ من برای شما هزاران قطعه شبیه همین اثر را نشان می دهم که می توانم بگویم هیچ ربطی به بومی گری ندارد

سوال: فرض کن همین اتفاق در بروکسل بیفتد یعنی دو نفرخانم برونند نزد هم و یکی با روسری باشد و روسری را بردارد در منزل ، به من بگو این می شود بومی ؟ عجب !!! عزیز من همانطور که گفتم از بلژیک تا آلمان تا اسپانیا و هر کجای دنیا که شما بروی با این مقوله برخورد می کنی و اگر می گفتمی چوفا من از تو قبول می کردم که بومی است و یا لباس محلی گیلان ؛ ولی حجاب مقوله ای است جهانی ، هر چند که قبولش نداری . هر چند تمام نیست صحبت من اما انرژی زیادی از من می برد و در فرصتی دیگر از زاویه ی دیگری نیز به این اثر نگاه خواهیم کرد ، اما اگر اثر دیگری داری که معرف تئوری ی شما باشد لطفاً به من نشان بده چرا که تا اینجا چیزی در خور ارائه نشد

و اینکه پیش از این ها فکر می کنم بسیار در این باره کار شده است . من منتظر آرای شما و باقی دوستان هستم که سکوت کرده اند و در مورد شعر پلاستیک و حجم و موج نو جهت اینکه با فاکتورهای بهتری بتوانیم به سمت جلو حرکت کنیم پیشنهاد می کنم دو مطلب زیر را بخوانید

## مازیار عارفانی 11

من کجا گفتم که با حجاب مخالفم؟؟؟ فکر می کنم که این برداشت شما بود... اصلا هم من با حجاب مخالف نیستم . من شرایط متن را تشریح کردم و هیچ جای متن هم مخالفتی با حجاب دیده نمی شود. بلکه این حضور حجاب است که در لایه های پنهان اثر دارد نقش بازی می کند... از حجاب در اروپا مثال زدی و گفתי اینجا هم حجاب وجود دارد... یادم می آید در یکی از تماس های تلفنی ات گفתי که میوه های اینجا خیلی خوشگلند اما طعم میوه ندارند و در یکی از شعرها از همین مقوله استفاده کردی و گفתי این لعنتی شکلش شبیه سیب است اما مزه ی سیب ندارد.. این که سیب است برادر من...حالا دیگر حجاب وضعیتش چیست؟؟؟ حجاب آنجا هم وجود دارد برادر من ، اما ایا مزه ی حجاب دارد؟؟؟ از حجاب بروکسلی تا حجاب تهرانی فکر می کنم تفاوت از زمین تا آسمان باشد... دغدغه ی یک کارگر ایرانی ، تهیه ی کفش برای فرزندش است تا او را با ظاهری مرتب به مدرسه بفرستد، اما دغدغه ی یک کارگر ژاپنی شاید تهیه ی کامپیوتر برای فرزندش باشد از جنس خوب و درجه یک که به روز باشد... هر شی و مفهومی در هر کجای جهان کارکردی خاص دارد... همه ی مسائل را نمی شود با یک معیار سنجید... شما دنبال فرمولی یگانه و مطلق برای جهان می گردید و معتقد به حل کلی مسائل جهانی از طریق یک فرمول هستید که فکر می کنم این مسئله کمی کلاسیک شده باشد و دیدگاه روشنفکری در مقولات جامعه شناختی به این نتیجه گیری رسیده اند که هر منطقه ای احتیاج به فرمول های بومی همان منطقه در حوزه های انسانی دارد وگرنه مدرنترین تئوری های غیر بومی نیز با شکست مواجه خواهند شد. برای من این مثالی که از حجاب در بلژیک زدی کمی عجیب و غریب و نامانوس بود ، چون فاصله ی زیادی با مقوله ی حجاب در ایران دارد...شاید حجاب مسئله ای جهانی باشد ، اما برای شناخت این پدیده در هر نقطه از جهان باید به شکلی ویژه و بومی نگریست... جهان با وجود یک تئوری جهان شمول با شکست مواجه شد برادرم و این نظریه جهان شمول کمی دیگر کلاسیک شده است

گفתי که آیا مقوله ی سکس تمام مشکلات جامعه ی ماست؟ نه... اصلا اینطور نیست. چه کسی این حرف را زده . این تمام مشکلات جامعه ی ما نیست.اما متأسفانه اکثر قریب به اتفاق مشکلات جامعه ی ما در این چند سال به این مقوله ختم می شود. زمانی که شما از ایران رفتی بچه های متولد اواخر دهه ی 60 و اوایل دهه ی هفتاد کودکانی بیش نبودند اما امروز قد کشیده اند. امروز دختر 10 ساله ی ما زن شده است و پسر 13 ساله ی ما اکس و شیشه و کراک مصرف می کند. در هر 5 موبایل 4 تا پر است از کلیپ های سکس ایرانی دختران زیر 18 سال ما و همه برای هم بولوتوس می فرستند اینها را... چه کسی این حقایق را انکار می کند؟؟؟ شما؟؟؟ کاش شما اینجا بودید و می دیدید ، نه اینکه من در اروپا باشم و زنان لخت را ببینم که احتیاجی به دیدن این نوع

چیزها ندارم... آری حقیقت دارد دختر 10 ساله ی ما اینطوری شده... من و مهدی حسین زاده (شاهد) دیدیم که پسر و دختری که شاید هشت سال هم نداشتند در پارک مادر شهسوار حرف شان بر سر قیمت و کمر به پایین بود و دخترک حرف هایی را که می زد من در تمام عمرم نشنیده بودم... دختر و پسری که فکر می کنم وضعیت مالی خانوادهاشان هم (انجوری که ظاهرشان بر می امد) چندان بد هم نبود... انوقت شما برای من از اروپا مثال می زنید؟؟ کجای کارید؟؟ می خواهیم حقیقت را پنهان کنیم؟؟ بوی سکس دیگر مشامان را از کار انداخته، درباره ی چی حرف بزنیم؟ روی هر چی دست می گذاریم این لعنتی وجود دارد./ چی کار کنیم... فرمولی جهان شمول برای این مشکل در بروکسل شما هست؟؟ امسال در محله ی کوچک ما حداقل ده نفر بر اثر استفاده از مواد مردند و چند تاشان هم مهندس بودند!! چی کار کنیم؟؟ دروغ بگوییم و خودمان را گول بزنیم و چیز هایی بگوییم که فکر کنیم مثلا با انها چیزها جهانی می شویم؟؟ اقا ما جهانمان جور دیگری ست، نمی توانیم مثل بروکسلی ها جهانی باشیم، ما فقط تنها چاره ی مان این است که ایرانی، جهانی شویم

آیا دیده اید دختر دانشجو و دختران دانشجویی را که کنار جاده می ایستند و با عبور هر ماشین گذری به این امیدند که کرایه خانه ی عقب افتاده ی این ماهشان را پرداخت کنند؟؟ آیا دختر بچه ی مدرسه ای را دیده ای که برای تهیه ی یک کارت شارژ ایرانسل تن فروشی کند؟؟ خیلی خنده دار است، نه؟؟ آیا دیده ای زن راننده کامیونی را که وقتی شوهرش به بیابان میزند، خانه اش کاروانسرا می شود؟؟ آیا دیده ای دختر دانشجویی را که به خاطر یک صوت شیشه پیش پنج نفر بخوابد؟؟ باز هم بگوییم؟؟ این تمام جامعه ی ما نیست... جامعه ی ما خوبی هم زیاد دارد... اما آیا این بخش از جامعه را نمی توان دید... آیا همیشه باید غرق زیبایی شد؟؟ شما برای من حجاب بروکسلی را با ایرانی اش یکی می دانی؟؟ جل الخالق که همه چیز را در هر کجای جهان می شود با یک معیار سنجید... نه برادرم... این پایان داستان نیست. این بخش کوچکی از داستان است و تو کودکان قدکشیده ی اواخر دهه ی 60 و اوایل دهه ی هفتاد را ندیده ای... من نمی توانم چشم هایم را ببندم و بگویم که نیست

شعر همکار بخشی از این ماجراست و در هیچ کجای جهان قابل تکرار نیست و معنایش ریشه در همین آب و خاک و تحولات این چند سال اخیر دارد... از شعر چه می خواهیم؟؟ سؤال من این است... انفجار بمب هسته ای؟؟ شعر همکار غیاب خانواده است و غیاب معنای خانواده... و این در جامعه ای که امروز من در آن زندگی می کنم حرف کمی نیست... خانواده ( این اساسی ترین رکن و ابتدایی ترین رکن جامعه) در این شعر غایب است... کی حرف از آزادی زد آقا؟ در این شعر مفهوم خانواده غیاب دارد... خوب نگاه کنید... مفهوم خانواده کجا رفته است؟؟ من هم می گویم شعر جایگاه غیاب است و اینجا مفهوم خانواده غایب است... دیگر از شعر چه می خواهیم؟؟ رادیکالیسم بومی به گزاره های شاعرانه انچنان بها نمی دهد و به علت منش مجاز مرسلی که دارد اثر باید در کلیت شعر باشد و این روش خوانش خط به خط شما مسلما کلید خوانش این نوع متن ها

نیست، بلکه فقط از این طریق می شود روایت این نوع آثار را بیرون کشید . باید به این متون به صورت کلی و در تمامت طول روایت نگریست، زیرا هر نوع متنی روش های ویژه ی خوانش خودش را دارد و یکی از دلایلی که می گویم این نوع آثار متفاوتند ، در همین است که نوع خوانشی متفاوت را طلب می کنند... ارزش افزوده در چیست؟؟؟ در ایدئولوژی یا در داده های دنیای شعر؟؟؟ این شعر داده های جدیدی می دهد اما ارزشی جدید را بازگو نمی کند ، چون بر آمده از جهان ضد ارزشهاست... به این اثر باید دوباره نگاه کرد و با مقیاس جغرافیای خویشتن به آن نگریست، نه با فرمولی جهانشمول که از این طریق مسلما چیزی برای گفتن ندارد... متفاوت را باید متفاوت نگریست

## مهرداد عارفانی 12

مازیار عزیز من نیامده ام اینجا تا در مورد حجاب در ایران سخنرانی کنم و اصلا این در تخصص من نیست و انرژی هم فعلا روی آن نمی گذارم مخصوصا در اینجا و اینکه من شخصا آدم سیاسی هستم و کار سیاسی می کنم بر کسی پوشیده نیست ولی اینجا من بحث سیاسی صرف ندارم و صحبتم فقط در مورد شعر است و اگر بخواهی بحث سیاسی راه بیندازی بسیار خوب در کامنتی خصوصی با تو بحث خواهم کرد روزها ی متوالی بنا بر این از گوشه و کنار بیا بیرون و در مورد شعر رادیکال بومی ادامه بده من مسئله ام حجاب نیست و سکس در ایران و این را هم گفته باشم به شما هر گونه اخباری که در ایران اتفاق می افتد عزیز من قبل از شما ما می دانیم و نیازی نیست به من بگویی کراک و شیشه و فلان که اینجا در این مورد ما با هفتاد ملت جنگیده ایم و زیر و زبرش را هم می دانیم چه خبر است آنجا.... بنا بر این به طور مشخص لطفا برو سر شعر و بدور از تاویل های مخصوص خودت ... بلکه با عناصر درونی متن ... یعنی در متن دخالت تاویلی نکن و با عناصر خود متن بیا جلو .... می بینم هنوز کانالیزه نشدی !!! و البته فکر می کنم برایت کم کم جا بیفتد من چه می گویم !!! و اینکه میبینی که ادبیات شعر شد کار دسته جمعی و این خوب است .... من دنبال منفی ها نیستم دارم نقاط ضعف و قدرت را می بینم.... کمی بدون هیجان روی خود اثر با من بیا جلو

در این شعر یا قطعه به گمان من نمی دانم غیاب خانواده را از کجا آوردی عجب تاویلی ؟ می دانی که

بزرگترین تراژدی عصر ما تراژدی تاویل است

حالا از کدام ریشه صحبت می کنی ربطی به شعر ندارد با این پیشنهادها های تو و اینکه من اثر را در کلیت آن می بینم و در اجزاء و این را خوب می دانی !!! و در این اثر من کلیت شاعرانه ندیدم و یعنی اصلا شعر نبود تا راجع به آن صحبت کنم و در مورد شعریتش و اینکه می گویی مجاز مرسل است عزیز من مجاز مرسل در چندین خط تئوری خلاصه نمی شود و جان دیگری دارد

جالب است شما یکنه تاویل می کنی به جای تمامی خوانندگان شعر و انتظار داری همگی بگویند صحیح می فرمایید در صورتی که این گونه نیست ، پیشنهادها های شما برای شعر عبارتند از نا هنجاری های اجتماعی و خرده فرهنگ هایی که آن را نمی پسندید اما جرئت که نمی کنید با حکومت در بیفتید!!!! می کنید؟؟؟؟

پس به شما باید گفت چه گواری

اما دوران چه گواری هم به سر آمده در شرایطی که امروزه حتی احزاب چپ و تند رو مسلح نیز می آیند در سوسیال فروم پای بحث می نشینند و اسلحه را زمین میگذارند !!! و ایا می دانی فروم یعنی چه؟؟؟ و در ثانی آیا فکر می کنی این مواد مخدر و فحشاء که از آن گفتمی مخصوص ایران است فقط ...نه عزیز به هر جا که بروی همین است وبس.....اینجا هم مواد مخدر و سکس و شبکه ی مافیا هست ....کجا نیست و اینها چه ربطی به شعر دارد.....کلنگ از آسمان افتاد و نشکست وگرنه من کجا و بی وفایی

اینها که شما می گویی برادر من نیاز به جنگ مسلحانه دارد نه شعر و در شعر کسی خنجر نمی کشد و گلوله و کاتیوشا

بسیار خوب حالا می گویم دل شما از دنیای بد موجود در این سرزمین گرفته است ...بسیار خوب اما من شنونده ی این قبیل اثار تحت عنوان شعر نخواهم بود که به جبر بخواهید با تاویل خودتان از موضوعات تفهیم کنید که این رادیکال بومی است و هنوز در باره ی رادیکال بومی صحبت نکردی و فقط بحث را به انحراف کشاندی

لطفا به طور دقیق در مورد بومیت این رادیکالیسم صحبت کن به صورت تئوریک

## مازیار عارفانی 13

همان چیزی را که شما می گوید من تکرار می کنم... مال من بد است و مال شما صحیح؟؟؟ بگذریم..من از بحث سیاسی بدم می آید... من شاعر که نه... شاید یک منتقد باشم. :می روم روی مولفه های رادیکال بودن شعر همکار

مؤلفه ی اول؛ سادگی ، وضوح یا شفافیت»:

در شعر «رادیکال بومی» زبان به شفافیت و وضوح تمایل دارد. یعنی آن چیزی که اثر را تبدیل به شعر می کند، نوشتاری ست که در خدمت روایت اثر است. شعر رادیکال از ساتتی مانتالیسم زبانی و فخامت های پیچیده ی کلامی می گریزد و به سمت شفافیت و وضوح حرکت می کند.در شعر همکار ما با این سادگی زبانی که با وجود

فخامت های زبانی و زبان بازی های شعر دهه ی هفتاد معنایی دوچندان می گیرد، طرف هستیم و در این شعر اثری از سانتی مانتالیسم زبانی به چشم نمی خورد. زبان بسیار شفاف است و برای خوردن غذا قاشق را دور سر نمی چرخانیم. تزئینات را دور انداخته ایم و در برابر زبان عریان شده ایم...

«مؤلفه ی دوم؛ روایت منسجم»:

در شعر «رادیکال بومی» بر روی روایت شاعرانه، به عنوان یکی از اساسی ترین ارکان بازتاب دهنده ی شاعرانگی اثر، تأکیدی ویژه می شود. اینگونه آثار، به دلیل حضور کاراکتر، از مکان وزمان خاص آغاز می شوند، و در مکان و زمانی خاص در حوزه ی اجرا به پایان می رسند، و تمام حوادث درون روایت متن، بستگی به شرایط و ویژگی های کاراکتر دارد. آن چیزی که به روایت اثر انسجام می بخشد نیز حضور کاراکتر است، و اگر گسستگی در اثر رخ بدهد، در زندگی و اعمال کاراکتر اتفاق می افتد و از سیر روایی اثر به بیرون پرتاب نمی شود. در آثار رادیکال، به دلیل حضور کاراکتر، عموماً با روایت های گسیخته، تکه تکه یا پراکنده روبرو نمی شویم، مگر آنکه ابعاد شخصیتی کاراکتر، قادر به اعمالی از این دست باشد. در شعر هکار روایت از زمان و مکانی خاص آغاز و در مکان و زمانی خاص نیز پایان می پذیرد. ابعاد انسانی کاراکترها روایت را به پیش می برد و دخالتی از سوی مؤلف در متن اعمال نمی شود. روایت منسجمی است که هرگز گسسته نشده و این سبب می گردد تا ما به اثر به عنوان کلیتی واحد بنگریم و نتوانیم هر گزاره را به صورت مستقل بنگریم. یعنی واحد شعری از گزاره به کلیت متن تغییر کرده است

مؤلفه سوم؛ کلیدی بودن تمام اجزای متن»:

در شعر «رادیکال بومی» که از حضور کاراکتر و روایت منسجم بهره می گیرد، نمی شود نشانه یا گزاره ای را حذف کرد یا چیز دیگری جانشین اش نمود، بدون اینکه در روند متن اتفاق قابل ملاحظه ای رخ ندهد. دلیلش هم این است که کاراکتر در یک روایت منسجم، کلیدی ترین نشانه هارا انتخاب می کند و از حاشیه رفتن های بی مورد اجتناب می ورزد. یعنی شعر رادیکال بومی، به سمت ایجاز و مفید بودن تمام عناصر متن، و فعالیت تمام اجزا برای ساختن یک منسجم پیش می رود، تا در کوتاه ترین زمان روایی، جهان متن را از جهان بیرونی مستقل کند. در شعر همکار به سختی بتوان (و شاید نتوان) گزاره ای را حذف نمود. در کوتاه ترین زمان ممکن جهان متن از جهان بیرونی مستقل شده است.

مؤلفه ی چهارم؛ حوزه ی انتقادی شعر رادیکال بومی»:

اینگونه شعرها به دلیل گفتگوی ویژه ای که با عصر خود دارند و زاینده ی عصر خود هستند، عموماً شکلی انتقادی پیدا کرده اند. همواره معترض به شرایط موجودند، و در برابر بنیان های به چالش کشیده شده و در حال

بحران، عملی انتقادی را به نمایش می گذارند. از بیان کردن و شعار دادن می پرهیزند و روایت اثر بازتاب دهنده ی شکل انتقادی این نوع اندیشه می شود، یعنی ما در این آثار رادیکال، همواره با اندیشه ای انتقادی مواجه هستیم، که شرایط اثر بر مبنای همین اندیشه ی انتقادی، شکل می گیرد. ما در متون رادیکال، عموماً به کاراکتری های پرسش گر، ناآرام، معترض، تحت فشار، در حال گریز و ... مواجه ایم، که گاه خودشان را به در بی خیالی می زنند و گاه عکس العملی عجیب و غریب نشان می دهند، تا به نوعی اعتراض شان را ابراز کنند. این دقیقاً همان دلایلی ست که آن را قبول ندارید و معتقدید که سیاسی هستند و خودتان را سیاسی تر از منی می دانید که... بگذریم... نمی توانم شعر را از سیاست جدا کنم اما دلایلم برای این مولفه همان هایی بود که قبلاً هم گفتم.....

مؤلفه ی پنجم؛ بی واسطه گی:»:

شعر رادیکال به دلیل اندیشه ی انتقادی اش، بدون محافظ کاری عمل می نماید و مستقیماً به سوی بنیان های در حال بحران پیش روی می کند، و در این راه، از هیچ واسطه ای سود نمی جوید. استفاده از واسطه گری را نوعی محافظه کاری می داند و محافظه کاری هم با بنیان های شعر رادیکال در تضاد قرار دارد. یعنی «شعر رادیکال بومی» از سمت «استعاره»، ((تشبیه)) و ... (واسطه)، به سمت «مجاز» (بی واسطگی) حرکت کرده است. شعرهای رادیکال عموماً در حوزه ی مجاز قرار دارند، نه در حوزه ی استعاره. شعر همکار نیز در حوزه ی مجاز مرسل قرار دارد و از استعاره زنی ها و طعنه زنی های موجود در دهه های پیشین شعری فراتر رفته است. یعنی بی واسطه عمل کرده و مستقیماً مفاهیم را به چالش کشیده است. باز هم تأکید می کنم مفهوم خانواده را... این نظر من است

«مؤلفه ی ششم؛ روای - کاراکتر»:

عموماً روای شعرهای رادیکال، نقش شاعر ندارند و از جایگاه «روای - شاعر» به پایین آمده اند. روای اینگونه آثار، می تواند کاراکتری باشد که مستقل از شاعر عمل بنماید. مثلاً معلم، کارگر، سرباز، بازاری و یا ... که هیچ تأکیدی بر شاعر بودن روای وجود ندارد، و این بی ادعایی شعر رادیکال در حوزه ی رو ساخت و بالطبع ژرف ساخت اثر است، زیرا هر کسی با نهادن «روای - شاعر» در متن خود، به عنوان پیش برنده ی روایت اثر، از همان اول می تواند ادعای شعر بودن اثر خود را با آوردن چند مفهوم کلی اعلام بنماید. ولی شعر «رادیکال بومی»، شاعر انگی خود را در روایت و کلیت اثر، بدون احساس رد پای، «روای - شاعر» به اجرا در می آورد، که این خود بزرگترین ریسک شعر «رادیکال بومی» و راه رفتن بر لبه ی تیغ است، که نیاز به توانایی های بالایی در حوزه ی تخیل دارد. در شعر همکار شما با حضور یک روای\_کاراکتر مواجه هستید که روایت می کند. نه مثل اکثر متون دهه ی هفتاد و قبل تر که تأکیدی عجیب بر شاعر بودن روای داشتند. و شاید این غیاب رد پای روای - شاعر این

متن را به چشم شما غریبه می کند و معتقدید که این شعر نیست. چون کمتر دیده اید شعرهایی را که ردپایی از یک نگاه نیمه شاعرانه در آن نباشد... شاید اگر مولف این متن را اینگونه می نوشت که :

کنار من

آرام دراز کشیده است

و سینه اش

آرام آرام

بالا و پایین می رود

درست همین دیشب بود

مرا به همسرش معرفی کرد

اما

کدام زنی باور می کند

مردی

آسمانی به این زیبایی داشته باشد

شما امروز معتقد بودید که این شعر است، چون می توانستید ردپای شاعر را در آن ببینید. اما این شعر ردپای این نوع گزاره های شاعرانه و ردپای راوی \_شاعر را پاک کرده است و یک راوی \_کاراکتر دارد این متن را روایت می کند و شاید این سبب شود که شما اصلاً این متن را شعر ندانید!!! اما این حکم دادن چندان شاعرانه نیست

«مؤلفه ی هفتم؛ تخیل در شعر رادیکال بومی»:

تخیل یکی از مهمترین ارکان «شعر رادیکال بومی» است که شاعر انگلی را از حوزه ی رو ساخت به روایت اثر و در نتیجه به تحتانی ترین لایه های ژرف ساختی منتقل می کند. اما این تخیل برعکس شعرهای مسلط و غالب دهه های گذشته، زاینده ی تصاویر برجسته در نقاط مختلف متن نمی شود، بلکه تصویرها را به شکل یکدست و طبیعی در کل متن پخش می کند. تصاویری که هر کدام وابسته به روایت اثر هستند و به صورت یکه نمی شود

به آنها نگاه کرد. یعنی در این آثار ما دیگر با تصاویر شاهکار و فوق العاده رو برو نمی شویم که به تنهایی و بدون نیاز به کلیت متن و روایت بتوانند به صورت منفرد، ابراز وجود کنند، بلکه هر تصویر در درون روایت و بر مبنای کلیت اثر، کارکردی ویژه دارد که بدون حضور بخش های دیگر متن، نمی تواند ابراز وجود کند. یعنی تصویر شاعرانه در «شعر رادیکال بومی» دیگر شکل «گزین گوینه» ندارد و در چهارچوب متن تعریف می شود. در این شعرها، تصاویری که به صورت، منفرد، ساده و معمولی به نظر می رسند، در کلیت متن و براساس روایت اثر شکلی تازه می یابند که بسیار ژرفتر از شکل منفردشان است و جانی تازه می گیرند. در واقع تصویر شاعرانه در اینگونه آثار، به معنای ایماژهای تکان دهنده، اغراق گونه و پیامبرانه نیستند، که تا به حال کسی قادر به دیدن آنها نبوده و حالا شاعری توانمند قادر به کشف آنها شده باشد، بلکه تصاویری هستند که ممکن است، هر روز ما با آنها روبرو شویم، اما هرگز به عمق درونی آن تصاویر، تاکنون پی نبرده باشیم، و این تصاویری که زاینده شده ی تخیلی رادیکال هستند، عموماً به وجه انتقادی متون شکلی اجرایی می دهند و از شعار زدگی می گریزند. اما این شکل گیری تخیل هم وابسته به پتانسیل های کاراکترهاست، کاراکترهایی که خود ساخته شده از تخیل اند و به متن ادبی استقلال می بخشند، تا جهان متن خلق شود. شعر همکار نیز از این قاعده مستثنا نیست و با تخیلی بکر کاراکترها را آن چنان برای ما ملموس می کند که می توانیم قیافه ی کاراکترها و حتا تخت و اتاق خوابشان را نیز برای خودمان متصور شویم. تخیل از این باید قوی تر باشد که این همه به دل عینیت بزند و نهراسد از ضعف ساختاری؟؟؟ و در نهایت ضعف ساختاری نداشته باشد

«مؤلفه ی هشتم؛ عاطفه در شعر رادیکال بومی»:

متن های «رادیکال بومی» اصولاً متن هایی عاطفی هستند، اما روند عاطفی اثر از طریق کاراکترها و اعمال آنها به متن منتقل می شود، که تخیل و روایت منسجم نیز به این امر و گسترش آن در طول و عرض متن کمک شایان توجهی می کنند. در واقع عاطفه در شعرهای «رادیکال بومی» از طریق خطابه، توضیح یا شعار منتقل نمی شود، بلکه عاطفه از طریق کاراکتر در جای جای اثر ردپای خود را نشان می دهد. ما با عاطفه ی زنی در این متن روبرو هستیم که از طریق بیان منتقل نمی شود، بلکه این کاراکتر از طریق اجرا و به صورت عملی از طریق اعمال خود عاطفه را به مخاطب منتقل می نماید

«مؤلفه ی نهم؛ جزئی نگری در شعر رادیکال بومی»:

شعر «رادیکال بومی» از آوردن و بیان کردن مقولات کلی می گریزد و به سمت اجزا و نمایش دادن اجزا و جزءنگری تمایل دارد. اما تفاوت این جزءنگری در شعر «رادیکال بومی» با شعرهای مسلط و غالب دهه های گذشته ی شعری، در شکل این عمل نهفته است. اینگونه آثار در عین سادگی روایی و زبانی، جزء نگر هستند، در شرایطی که متون مسلط و غالب دهه های گذشته شعری، موفق به اجرای جزنگری در فرم های پیچیده ی

زبان‌ی، نحوی و روایی شده بودند. در شرایطی که فرم‌های پیچیده‌ی زبانی تمایل دارد به شعر روشنفکری و شعر روشنفکری به مقولات کلی تمایل دارد چون از دید ما بعضی از کارهای ما قبل که زبان‌ی پیچیده و مبهم دارند، می‌خواهند از همان ابتدای متن، سند، «من شاعر هستم، چون می‌توانم با زبان، جادوگری کنم» را رو می‌کنند، که این عمل، حرکتی بسیار روشنفکرانه است. (ولی این مطلب برای تمام متن‌های از این دست، صدق نمی‌کند). در واقع شعر رادیکال بومی به جای جزء نگری در جادوگری، به وسیله‌ی جزء نگری جادو زایی می‌کند و به سمت شفافیت می‌رود. شعر همکار همانطور که از ساحت اثر معلوم است، تأکیدی ژرف بر جزئی نگری دارد. تا به آن حد که آرام آرام بالا و پایین رفتن سینه‌ی کاراکتر مرد را نیز به اجرا در می‌آورد و از این کارکردی حسی و البته روانشناسانه می‌کشد. مفاهیم کلی را رها کرده است این شعر و از طریق تصویر شعر را روایت می‌کند

مؤلفه‌ی دهم؛ زمانمندی روایی:»:

در شعرهای «رادیکال بومی» زمان روایت شده‌ی اثر، کوتاه‌تر از زمان روایی اثر است. یعنی يك شعر خاص «رادیکال بومی» در زمان نسبتاً بلندتری اتفاق افتاده است و متن با موجز کردن زمان روایت، «زمان روایت شونده» اثر را کوتاه‌تر می‌کند. آغازگاه اصلی روایت در اینگونه آثار، جایی بسیار دورتر از زمان شروع روایت اثر قرار دارد (نیز میانه و پایان متن) و شاید در ساخت‌های جامعه و جهان بیرونی، بتوان ردپایش را پیدا نمود. البته این قضیه‌ی است که در متن‌هایی که تا کنون نوشته شده اتفاق افتاده است و باید دید که آیا این روند در آینده هم ادامه دارد یا خیر؟ در شعر همکار زمان روایی بسیار کوتاه است و زمان روایت شده بسیار بلندتر از این حرف‌ها... یعنی این اتفاقی که بین این زن و مرد اتفاق افتاده بسیار موجز شده است و به این شکل در آمده... و این از خصوصیات بارز ادبیات رادیکال بومی است که اضافه‌ها را پس می‌زند و کلیدی‌ترین نکات را اجرا می‌کند...

«مؤلفه‌ی یازدهم؛ طنز کنایی در شعرهای رادیکال بومی:»:

«شعر رادیکال بومی» که بر پایه‌ی اندیشه‌ی انتقادی استوار است، از عنصر «طنزکنایی» در کلیت اثر و روایت شعری‌اش بهره‌می‌گیرد. طنزی که باورها و برداشت‌های رایج و غلط را به نقد می‌کشد و ماهیت آنها را افشا می‌کند. در واقع عنصر «طنزکنایی» در شعرهای رادیکال «افشاگری» می‌کند. همه جا حضور دارد. حتّاً در شکل حرکت کاراکترها هم تأثیر می‌گذارد. سعی در از بین بردن قطعیت هر چیزی را دارد و درون هر چیز قطعی و رایج را افشا می‌کند. دلیل این امر هم در اندیشه‌ی ضد محافظه‌کارانه‌ی این طرز نگارش (رادیکالیسم بومی) نهفته است، که همواره بنیان‌های در حال چالش جهان امروز را به نقد می‌کشد، تا به افشاگری و شفاف‌سازی بپردازد. شعر همکار نمونه‌ی خوبی برای طنز کنایی یا همان ایرونیک است. این بازی پنهان مرد و زن و نمایش آنها در

برابر زن همکار(همسر همکار) آن طنز کنایی اجرا شده در طول روایت اثر است که زیبا بودن و تاکید بر زیبا بودن زن عریان در پایان اثر ضربه مهلک دیگری ست که از طریق طنز کنایی بر پیکره ی نگاه مخاطب وارد می شود

مؤلفه ی دوازدهم؛ بومی گرایی ادبیات «رادیكال بومي» :

تأکیدی ویژه بر بومی بودن دارد. اما این به معنای ناسیونالیستی بودن این طرز نگرش نیست، بلکه بالعکس برای جهانی شدن و گفتگو با تمدن های دیگر، امروز نیاز به نگرشی بومی لازم است، بومی بودن يك شعر، تنها به منزله ی، حضور نمادهای يك منطقه ی بومی در من نیست، بلکه حضور خرده فرهنگ ها، خرده روایت های فرهنگی، برداشت های ویژه ی منطقه ای از مفاهیم، طرز نگرش ها و عکس العمل ها نسبت به یک بحران، تغییر، حرکت یا ... می تواند یک متن را بومی کند، و این بومی گرایی، بر روی اندیشه و عاطفه ی متن تأثیر گذار واقع شود، و تا تحتانی ترین لایه های متن نفوذ کند. یعنی یک متن بسته به شرایط عاطفی و اندیشگی اش، بدون حضور نمادهای منطقه ای، می تواند یک متن بومی باشد، که اصولاً متن های رادیكال این گونه اند.

در این رابطه مفصل توضیح داده ام و دلایل بومی بودن این متن را بر شمرده ام. و باز هم تاکید می کنم که شعر همکار ... در ژرف ساخت ها بومی است ، نه در روساخت ها...

در پایان باید بگویم که هر کدام از این مولفه ها به تنهایی نمی توانند دلیلی برای رادیكال بومی بودن این اثر باشند، بلکه با در کنار هم قرار گرفتن ، چنین ذهنیتی را ایجاد می کنند. شاید آنهایی که در بالا به عنوان مولفه نام بردم در زمان های دیگر و در آثار دیگری به صورت پراکنده وجود داشتند ، اما بحث بر سر این است که آیا در یک شعر خاص و در یک زمان مشخص نیز این مولفه ها اینگونه در کنار هم آمده بودند؟؟؟؟